

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

«الثامنة: كل موضع حکمنا فيه ببطان العقد فللزوجة مع الوطاء مهر المثل لا المسمى و کذا كل موضع حکمنا فيه بصحة العقد فلها مع الوطاء المسمى و إن لحقه الفسخ و قيل إن كان الفسخ بعيب سابق على الوطاء لزمه مهر المثل سواء كان حدوثه قبل العقد أو بعده و الأول أشبه»^۱.

مسئله هشتم از مسائل هشت گانه ای که مرحوم محقق اینجا مطرح کردند، با استفاده از نصوص گذشته دوتا قاعده است. این قاعده مورد پذیرش بسیاری از فقها (رضوان الله تعالی علیهم) است؛ ولی مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) اختلاف نظر با دیگران دارند. مرحوم شیخ هم در مسئله نکاح اختلاف نظر با دیگران دارند، هم در مسئله بیع و مانند بیع. آن دوتا قاعده عبارت از این است: قاعده اولی این است که در هر جا که عقد باطل شد، اگر چنانچه این عقد باطل بدون آمیزش منفسخ شد مهري در کار نیست، نه «مهر المسمى» و نه «مهر المثل»؛ اگر آمیزش شد و شبهه بود و اینها علم به بطلان نداشتند، «مهر المثل» است که فرمود: «كل موضع حکمنا فيه ببطان العقد فللزوجة مع الوطاء مهر المثل لا المسمى»، این می شود و طی به شبهه. آمیزش سه قسم است: یا علم به بطلان

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۷.

است می‌شود بغی که «لا مَهْر لبغی»؛^۱ یا علم به صحت است در صورتی که صحیح باشد اگر آمیزش باشد «مهر المسمی» است و اگر چنانچه در عقد نامی از مهر بُرده نشد یا آن مهر شیء حرامی بود مثل اعیان محرّمه و اینها، می‌شود «مهر المثل»، برای اینکه بضع بدون عوض نخواهد بود؛ و اگر شبهه شد شبهه دو قسم است یا شبهه در عقد است نمی‌دانستند که این عقد باطل است یا شبهه در فعل و مورد است نظیر فرع قبلی که اشتباه در تطبیق است، عقد صحیح واقع شده منتها اینها به جای اینکه بر این شخص منطبق کنند بر شخص دیگر منطبق کردند.

پرسش: ...

پاسخ: نه! علم به شبهه علم به موضوع است

پرسش: ...

پاسخ: نه! غرض این است که علم به شبهه یعنی شبهه؛ در مورد مشتبه این‌طور است. اگر چنانچه علم داشته باشد به اینکه خلاف است، بله زناست؛ اما اگر علم نداشته باشد شک است و شک در این‌گونه از موارد حکم به احتیاط است؛ یعنی نمی‌شود در مسئله نفوس و دماء و فروج و مانند آن برائت جاری کرد، ولی حکم زنا را هم ندارد، چون به هر حال «ادْرَءُوا الْحُدُودَ بِالشُّبُهَاتِ»^۲، اما مأجور هم نیست مأذون هم نیست.

پس شبهه دو قسم است: شبهه یا در عقد است یا در تطبیق؛ عقدی واقع شده اینها خیال می‌کردند که این عقد صحیح است در حالی که عقد باطل بود. اگر علم به بطلان داشته باشند که «لا مَهْر لبغی» و اگر علم به بطلان نداشته باشند شاید در موارد شک باید احتیاط بکنند، ولی حکم حد را ندارد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۹۶؛ «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْ خِصَالٍ تَسْمَعُ عَنْ مَهْرٍ لِبَغِيٍّ».

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۷۴.

در صورتی که عقد صحیح باشد شبهه‌ای در کار نباشد آمیزش نشده باشد و به «أحد أنحاء» عیب فسخ شده باشد، فسخ قبل از آمیزش در عقد صحیح، نه «مهر المثل» دارد و نه «مهر المسمی»؛ نه کل دارد و نه نصف. در مسئله فسخ به عیوب گذشت که اگر به وسیله «أحد العیوب» این عقد نکاح فسخ شد و این فسخ قبل از آمیزش بود، «لا شیء للزوجه»؛ یک روایت داشت که «لها نصف المهر» که مورد عمل نبود.^۱ پس «کل موضع حکمنا فیه ببطان العقد» این عقد باطل باشد، «فللزوجة مع الوطاء مهر المثل»؛ این بطلان عقد چون براساس شبهه است حالا یا شبهه در فعل، مورد یا شبهه در عقد، از «مهر المسمی» خبری نیست، چون «مهر المسمی» به وسیله عقد تأمین می‌شود و وقتی عقد باطل شد «مهر المسمی» ای در کار نیست، و چون آمیزش بدون عوض نخواهد بود «مهر المثل» است.

«فتحصل أن هاهنا أموراً»؛ یک: عقد باطل است، چون عقد باطل است «مهر المسمی» ای که در ضمن عقد است باطل خواهد بود، چون آمیزش شد و آمیزش بدون عوض نخواهد بود عوض خواهد داشت، چون عوض مسمی در کار نیست عوض مثل باید باشد، می‌شود «مهر المثل».

پرسش: علم باید طرفینی باشد.

پاسخ: نه! چون در آن قسمت شبهه گذشت که سه قسم دارد: یک وقت است که از هر دو طرف شبهه است، یک وقت از طرف زوج شبهه است دون زوجه، یک وقت در طرف زوجه شبهه است دون زوج؛ آن قسم چهارم که هر دو بدانند که دیگر جای شبهه نیست. سه فرض از فروض به شبهه برمی‌گردد که «کلُّ علی حکمه»؛ لذا ممکن است زن مهریه بخواند به عنوان «مهر المثل»، ولی مرد را حد بزنند، چون مرد بغی است و باغی است.

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۶۵.

«كل موضع حکمنا فيه ببطلان العقد فللزوجة مع الوطاء مهر المثل لا المسمى»؛ «مهر المثل» هست برای اینکه بضع عوض می‌خواهد، «مهر المسمى» نیست برای اینکه مسمى را عقد تثبیت کرده است و وقتی عقد باطل باشد مسمایی در کار نیست، و اگر چنانچه فسخ بشود به «أحد العیوب» آن در عقد صحیح حکمش روشن است چه رسد به عقد باطل.

حالا برسیم به قاعده دوم؛ فرمود: «و کذا کل موضع حکمنا فيه بصحة العقد»؛ در هر جایی که ما گفتیم این عقد صحیح است، «فلها مع الوطاء المسمى» در صورتی که «مهر المسمى» باشد - وقتی می‌گویند «المسمى» یعنی تسمیه شده است، مهر تسمیه شده است - و اگر چنانچه مسمایی در کار نباشد «مهر المثل» ی نیست، چون مهر رکن عقد نیست جزء عقد نیست خودشان بدون مهر اختیار کردند. این نظیر بیع نیست که بیع «بلا ثمن» باطل باشد، اینجا ثمن رکن است. اینجا مهر هیچ سهمی ندارد ولو عالماً عامداً مهر را ذکر نکنند عقد صحیح است و اگر مهر محرّمی را ذکر کردند، چون اصل مهر را اصرار دارند تبدیل می‌شود به «مهر المثل». «و کذا کل موضع حکمنا فيه بصحة العقد فلها مع الوطاء المسمى و إن لحقه الفسخ»، چون «إِذَا التَّقَى الْخِتَانَانِ وَجَبَ الْمَهْرُ»^۱ این «المهر» جامع بین «مهر المسمى» و «مهر المثل» است. این دوتا قاعده است که معروف بین اصحاب است و مرحوم محقق هم این دو قاعده را برابر آنچه که معروف بین اصحاب است پذیرفته است.

اما نظر مرحوم شیخ طوسی این است: - «و قیل»؛ یعنی قائل مرحوم شیخ طوسی است - «إن کان الفسخ بعیب سابق علی الوطاء لزمه مهر المثل»؛ در قاعده اول آنجا سخن از بطلان عقد بود شیخ طوسی در آنجا فرمایشی ندارند، اما در قاعده دوم که سخن از صحت عقد است می‌فرمایند اگر فسخ به عیب سابق بر وطاء باشد اینجا

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۱۹.

سخن از «مهر المثل» است نه سخن از «مهر المسمی». «سواء كان حدوثه قبل العقد أو بعد العقد»؛ این عیب تارة «قبل العقد» است و همچنان ادامه دارد و آمیزش بعد از عیب است، یک وقت است عیب «بعد العقد» و قبل از آمیزش است؛ «على أيّ حال» این عیب سابق بر آمیزش است و این آمیزش بعد از عیب است. نظر مرحوم شیخ این است که «إن كان الفسخ بعيب سابق على الوطء»، اینجا جای «مهر المسمی» نیست جای «مهر المثل» است؛ چه اینکه حدوث آن عیب قبل از عقد بود و استمرار داشت تا زمان آمیزش یا نه «بعد العقد» باشد ولی قبل از آمیزش که این آمیزش در ظرف عیب واقع شده باشد، این «مهر المثل» دارد نه «مهر المسمی». مرحوم محقق می‌فرماید که اولی شبهه است؛ یعنی به قواعد شبهه است. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که اگر فرمودند شبهه است یعنی «بالنسبة إلى القواعد»؛ أظهر است یعنی «بالنسبة إلى النصوص»؛ أحوط است یعنی «بالنسبة إلى الآراء و الأقوال».

مرحوم شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) در زمان خیار چه در بیع چه در نکاح، یک نظر خاص دارند. بیان آن این است که ایشان زمان خیار را متمم زمان نقل و انتقال ملکیت می‌دانند؛ می‌گویند درست است که «بعت و اشتريت» مملک است، ولی اگر خیاری در کار نباشد ظرف حصول ملکیت، ظرف حدوث عقد است؛ ولی اگر خیاری در کار باشد، ظرف عقد ادامه باید داشته باشد که زمان خیار بگذرد تا ملکیت حاصل بشود که زمان خیار ملکیت نمی‌آید؛ عقد به انضمام عبور زمان خیار، آن‌گاه ملکیت می‌آید.

الآن هم چنین فرمایشی مشابه آن دارند، آن فرمایش این است که در عقد بیع اگر فسخی شده باشد یا خیاری رُخ داده باشد، به «أحد أمرين» عقد منحل شده باشد، انحلال عقد بیع، عقد اجاره و این‌گونه عقد معاملاتی، «من الحين» است «لا من الاصل»؛ بطلان و انحلال آن فقط «من الحين» است. در خصوص عقد فضولی اگر آن «من بیده عقدة العقد» رد کرد، این «من الاصل» است، ولی اگر اجازه داد «على قولين»؛ اجازه اگر کاشف بود «من الاصل»

است و اگر ناقل بود «من الحین»، ولی اگر رد کرد «من الاصل» است، این طور نیست که رد مالک «من الحین» باشد، رد مالک سبب انحلال عقد است «من الاصل». این درباره عقد بیع، با اختلاف نظری که مرحوم شیخ طوسی با معروف بین اصحاب دارند که آنها عقد را مملک می دانند ولو ملک متزلزل؛ مرحوم شیخ طوسی می فرماید زمان خیار باید بگذرد تا اصل ملکیت بیاید. پس انحلال در خیار حالا با هر خیاری باشد، «من الحین» است نه «من الاصل». در عقد فضولی اگر رد کرد، «من الاصل» است و اگر امضا کرد یا «من الاصل» است یا «من الحین»، «علی القولین».

ولی در مسئله نکاح این طور نیست، حکم نکاح با حکم بیع فرق می کند؛ در مسئله نکاح اگر طلاق بود «من الحین» است، فسخ بود «من الحین» است، انفساخ حقیقی بود «من الحین» است، انفساخ حکمی بود «من الحین» است؛ به «أحد أمور أربعة» اگر نکاح بهم خورد، «من الحین» بهم خورد نه «من الاصل». این امور چهارگانه که باعث انحلال نکاح است، همه اینها «من الحین» است، هیچ کدام «من الاصل» نیست؛ یعنی اگر زوج زوجه اش را طلاق داد تا زمان طلاق حکم زوجیت بار است، فسخ کرد حکم زوجیت بار است، مُرد حکم زوجیت بار است، ارتداد پیدا کرد حکم زوجیت بار است، در تمام موارد این طور است. آنچه که باعث انحلال عقد است «من الاصل» همان مسئله تبین بطلان عقد است که در وطی به شبهه و امثال شبهه که مرجع شبهه عقد باشد «عند تبین بطلان عقد»، چون مسئله معاطات در مسئله نکاح نیست و آن لفظ و صیغه ای که خواندند باطل بود، این عقد باطل است و این «من الاصل» است. حالا اگر چنانچه در بیع بود از آن جهت که معاطات در بیع راه دارد، این می تواند «من الحین» باشد «لا من الاصل».

چرا مرحوم شیخ این فرمایش را می‌فرمایند؟ برای اینکه ایشان زمان خیار را که از راه عیب و امثال عیب پدید می‌آید، این را متمم مسئله عقد نکاح می‌دانند؛ لذا اگر زمان خیار مشکلی پیش آمد و این فسخ شد، این «من الاصل» آسیب می‌بیند و وقتی «من الاصل» آسیب دید، «مهر المسمی» در کار نیست می‌شود «مهر المثل». سرّ اینکه مرحوم شیخ می‌فرمایند اگر آمیزش بعد از عیب بود، چه اینکه عیب قبل از عقد حادث شده باشد و چه اینکه بعد از عقد و قبل از آمیزش حاصل شده باشد، این شخص خیار دارد و تا زمان خیار نگذرد عقد به نصابش نمی‌رسد و اگر آمیزش شد، چون عوض لازم هست و عقد باطل هست، «عوض المسمی» نیست «عوض المثل» است. منتها این مطلب نه در نکاح از ایشان قبول شد نه در مسئله بیع از ایشان قبول شد. در همه این موارد عقد سبب تام است برای حصول زوجیت و هر عاملی از این عوامل چهارگانه یعنی طلاق، فسخ، انفساخ حقیقی، انفساخ حکمی که رخ بدهد، «من الحین» عقد را منحل می‌کند نه «من الاصل» و چون «من الحین» منحل می‌کند «مهر المسمی» سرجایش محفوظ است؛ اگر «من الاصل» باشد بله سخن از «مهر المثل» است. پس هیچ عاملی باعث انحلال عقد نکاح «من الاصل» نخواهد بود.

«کل موضع حکمنا فیه ببطان العقد»؛ اگر بدانند که زناست «لا مهر لبغی»، هیچ! و اگر ندانند می‌شود شبهه «فللزوجه مع الوطء مهر المثل جمعاً بین الاصلین»؛ یکی اینکه آمیزش حتماً عوض می‌خواهد، دوم اینکه بدل تعیین نشده است؛ آن تسمیه در عقد بود آنکه باطل است، جای دیگر هم که تسمیه نشده است، می‌شود «مهر المثل»، «لا المسمی»، این قاعده اول؛ «و کذا کل موضع حکمنا فیه بصحة العقد فلها مع الوطء المسمی» ولو عقد از اول صحیح بود ولی الآن می‌خواهند فسخ کنند «و إن لحقه الفسخ». چون فسخ انحلال عقد است «من الحین لا من الاصل». پس اصل عقد درست است، تسمیه معتبر است، هر چه را که تسمیه کردند به همان مقدار باید که بپردازد «و کذا

کل موضع حکمنا فيه بصحة العقد فلها مع الوطء المسمى و إن لحقه الفسخ». فرمایش شیخ طوسی این است که «إن كان الفسخ بعيب سابق على الوطء» پس عیب اگر قبل از عقد بود این حکمش است، اگر «بعد العقد» و قبل از آمیزش بود این حکمش است؛ ولی اگر بعد از آمیزش شد، نه، این حکمش نیست «لزمه مهر المثل سواء كان حدوث» این عیب قبل از عقد یا حدوثش بعد از عقد «و الأول أشبه».

در جریان بحث دیروز این نکته باید عنایت بشود یعنی کسی که فقه‌پژوهی دارد به اصطلاح «فلسفه مضاف» دارد فقه‌شناسی دارد، بحث فقهی نمی‌کند؛ بحث فقه‌شناسی دارد، این فرمایش شیخنا الاستاد مرحوم علامه شعرانی این سه چهار صفحه برای او خیلی لازم است. خلاصه فرمایش ایشان این است که در روایتی که خود امام می‌فرماید به اینکه آنها متوجه نشدند، آن جایی که گفتیم نصف مهر است آن برای طلاق است نه برای مرگ و آنجا که مرگ باشد تمام مهر است.^۱ این روایت می‌تواند شارح و مبین و حاکم بر نصوص دیگر باشد. حمل این روایت بر تقیّه کار آسانی نیست. آن نصوص علاجیه^۲ که دارد اگر دوتا روایت بود یکی موافق اهل سنت بود و یکی مخالف، «خذ» به چیزی که حق در خلاف آنهاست. اما اگر یک روایتی لسانش لسان حکومت است لسان تبیین است لسان تفسیر است، خود امام می‌فرماید به اینکه آنها متوجه نشدند آنجا که ما گفتیم نصف برای طلاق است نه برای مرگ. شما ببینید با صراحت مرحوم صاحب ریاض (رضوان الله علیه) این را حمل کرد که تمام مهر است! مثل او کم نیستند.

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۳۳، حدیث ۲۴.

۲. حاشیة السلطان، ص ۳۰۱.

غرض این است که حمل بر تقیّه یک موردی دارد، اگر لسان روایت لسان حکومت و شرح و تفسیر بود؛ یعنی همان طوری که آیات «يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً»^۳ روایات هم همین طور است.^۴ این روایت شارح و مبین روایت است. در خبر «منصور بن حازم» به حضرت عرض کردند که شما قبلاً فرمودید مهر نصف می شود! فرمود ما آنچه که گفتیم نصف می شود برای طلاق قبل از آمیزش است نه برای مرگ قبل از آمیزش، اینها متوجه نشدند. با این شفافیت و صراحتی که در خود روایت است، این را چگونه می شود حمل بر تقیّه کرد؟! کم نیستند بزرگانی که به این خبر «منصور» عمل کردند گفتند تمام مهر را باید داد. حالا یک وقتی احتیاط می کنند که اینها تراضی کنند صلح کنند نصف مهر را بگیرند، آن طریق نجات است؛ ولی این گونه از روایات را حمل بر تقیّه کردن آسان نیست، چون این شارح است مبین است مفسّر است که حضرت فرمود آن جاهای که ما گفتیم نصف مربوط به طلاق است، اینها متوجه نشدند.

پرسش: روایات معتبر را حمل بر عدم توجه کنیم که سنگ روی سنگ بند نمی شود؟!

پاسخ: نه! خود امام می فرماید که اینها توجه نکردند. وقتی خود امام به شاگردانش می فرماید به اینکه اینجا متوجه نشدند، این یک اجتهاد در قبال نص است. حضرت می فرماید آن جاهایی که ما گفتیم نصف این برای طلاق قبل از آمیزش بود، اینها متوجه نشدند. این روایت را چگونه ما حمل بر تقیّه بکنیم؟! حالا صاحب ریاض «بالصراحه» گفته «یستقر المهر بالموت»، مثل او هم کم نیستند؛ حالا حداکثر این است که آدم احتیاط بکند، دیگر نمی تواند بگوید این روایت حمل بر تقیّه می شود.

۳. الکشاف، ج ۲، ص ۴۳۰؛ کامل بهایی (طبری)، ص ۳۹۰.

۴. جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۶، ص ۶۷؛ «أن کلامهم علیهم السلام جمیعاً بمنزلة کلام واحد، يُفسّرُ بَعْضُهُ بَعْضاً».

مشترکات فراوان است اما بحث‌های علمی‌مان سرچایشان محفوظ است. این بحث‌های علمی که سقیفه «بین الغی» است، غدیر «بین الرشد» است این همیشه سرچایش محفوظ است برهان هم داریم، بحث روزانه ما هم هست. الآن این دعایی که ما اصرار داریم بعد از نمازها خوانده بشود: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ»^۵ این را مستحضرید این نظیر اینکه خدایا پدر و مادر مرا بیمارز که نیست یا بیمار ما را شفا بده که نیست! این دعا قوی‌تر و دقیق‌تر از این بحث فقهی است که ما روزانه اینجا داریم. الآن این بحثی که ما داریم یک بحث خارج قوی است، فهم آن دعا از این مشکل‌تر است. «زراره» به حضرت عرض می‌کند که ما در عصر غیبت چکار بکنیم؟ فرمودند این دعا را بخوان: «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ رَسُولَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي». در این برهان فلسفی است. «زراره» است به حضرت عرض می‌کند که ما عصر غیبت چکار بکنیم؟ فرمود این را بخوان، برای اینکه تا بفهمی و بفهمانی که امامت، خلافت از طرف پیغمبر و خداست، از سنخ وکالت نیست با سقیفه حل نمی‌شود، با رأی مردم نمی‌شود، با اجماع مردم حل نمی‌شود، برای اینکه امام «خليفة الرسول» است، تا «مستخلف عنه» را شناسی خلیفه را نمی‌شناسی. رسول «خليفة الله» است تا «مستخلف عنه» را شناسی خلیفه را نمی‌شناسی. خدایا من اگر تو را شناسیم جانشین تو را چگونه بشناسم؟! شما هیچ دعایی دیدید که در این حد باشد؟! دعا این است که خدایا قرض مرا ادا بکن، مریض مرا شفا بده، پدر مرا بیمارز! دعای فلسفی که نیست. این دعا را به «زراره» آموخت فرمود تو تا توحیدت تکمیل نباشد «الله» را شناسی، «خليفة الله» را نمی‌شناسی. اگر پیغمبر که «خليفة الله» است نبوت را رسالت را شناسی، امامت را نمی‌شناسی. این چکار به دعا‌های معمولی دارد؟! این را هر روز ما می‌خوانیم

۵. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۳۷.

اصرار هم داریم که همین دعا را هم باید بخوانیم. با وحدت ما هم سازگار است، این بحث علمی ماست و بحث علمی و کلامی که در زمان وحدت قطع نمی‌شود. اما - خدای ناکرده - اینجا این را بگو، آنجا آن را بگو، این را بد بگو آن را بد بگو که داعش پیروانیم و مانند آن، این کار «بین الغی» است و باید جداً از آن پرهیز کرد و اینها برادران اسلامی ما هستند؛ اما مسئله علمی که سرچایش محفوظ است. یک «بین الغی» ای داریم به نام سقیفه، یک «بین الرشد» ای داریم به نام غدیر، برهان هم داریم و پای آن هم بحث می‌کنیم و همیشه هم بحث می‌کنیم؛ اما معنای آن این نیست که - معاذالله - ما داعش پیروانیم یا برادران اهل سنت را طرد کنیم! آنها مثل ما هستند ما هم مثل آنها هستیم در اینکه یک جامعه را باید بسازیم. اینها یک حساب است، آنجا هم یک حساب دیگر. خود امام می‌فرماید آنجا متوجه نشدند آنجایی که ما گفتیم نصف برای طلاق قبل از آمیزش است، مربوط به مرگ نیست. آنوقت با این بیان قوی و دقیق امام ما این را حمل بر تقیّه بکنیم؟! این است که این سه چهار صفحه‌ای که مرحوم علامه شعرانی نوشتند، این را کسی که بخواهد فقه پژوهی کند و به اصطلاح «فلسفه مضاف» یعنی فقه را از بیرون بحث کند، ما الآن فقه را از درون داریم می‌خوانیم و بحث‌های فقهی داریم می‌کنیم. یک کسی این فقه را می‌گذارد کنار، از بیرون می‌خواهد فقه را بشناسد، این می‌شود «فلسفه مضاف»، این می‌شود فقه‌پروشی فقه‌شناسی؛ از بیرون بخواهد فقه را بشناسد این تحلیل ایشان یک تحلیل بسیار خوبی است.

«و الحمد لله رب العالمین»